



## عملیات جاسوسی من و مادر بزرگ



شرمین نادری



اسمش از کجا آمده بود، آن معجزه سردتوی فریزر که جمعه‌های ملال‌آورمان را روشنی و نور می‌بخشید و شب امتحان املاي سخت، تنها گرمابخش دست‌های کوچک و سردمان بود. «کیم» به ترکی می‌شود «کیه، این کیه؟» مادر بزرگ این را می‌گفت و نخودی می‌خندید و آن ردیف دندان‌های مصنوعی سفیدش چه برقی می‌زد از شوق گاز زدن به بستنی. قند داشت مادر بزرگم و چربی و هزار دردمرغ و از نظر مادر هم کیم برایش ممنوع بود،

و هم هزار و یک خوشی دیگر. برای من هم ممنوع بود، لایه نازک شکلاتی که مثل پالتو دور سفیدی نرم و شیرین بستنی می‌پیچید و می‌چسبید به آن چوب‌های زمخت راه‌راهش که مزه دستمال اغذی شیرین می‌دادند، ممنوعیتی بود بهت‌آور و باورنکردنی برای آدم‌هایی که به جز گاز زدن به بستنی‌های خنک، توی روزهای طولانی تابستان شادی دیگری نداشتند. همین هم بود که عملیات جاسوسی مخیر العقول ما، من و خواهرم، شروع می‌شد. با نقشه کشی فراوان، رویاپردازی یا قصه‌بافی که کار هر روزمان بود، لب‌آن باغچه‌یازیرپنکه گنده‌آفاق قدیمی خانه‌مادر بزرگ. بعد هم لابد، یک ۱۰ تومنی مچاله شده بودتوی

### چرا یک معلم فیزیک، گزینه خوبی برای پارک بردن بچه‌ها نیست؟

نیویورکز



کارتون

## عکاس «پرش‌ها»

راز و رمز ثبت عکسی عجیب از معروف‌ترین نقاش جهان



فیلیپ هالسمن، آمریکایی، از مشهورترین عکاس‌های سوررئال، عاشق پریدن و درواقع پراندن سوژه‌هایش بود چون باور داشت هر صورتی، رمزی را در خود پنهان کرده است و فقط وقتی مقابل دوربین به‌هوامی پرد، نقاب همیشگی‌اش کنار می‌رود. موقع پریدن، همه حواس جمع این کاراست و چهره حقیقی خودش را نشان می‌دهد. هالسمن، کتاب «پرش» را که شامل صحنه پریدن ۱۷۸ آدم مشهور بود، در دهه ۶۰ میلادی منتشر کرد. یکی از مشهورترین عکس‌های او، با همکاری ریچش سالوادور دالی – کسی که در جنون هنری کم‌از اونداشت – ثبت شد. عکسی که اگر از تاریخچه‌اش چیزی ندانیم احتمالاً ظن ما به سمت فتوشاپ و دستکاری عکس می‌رود و با یادآوری این نکته که در زمان ثبت آن چنین امکاناتی وجود نداشته، گیج و متحیر خواهیم ماند. پشت صحنه این عکس را با هم بخوانیم: هالسمن تا چهار می‌شمرده با شماره یک همسرش صندلی را در هوا نگه می‌دارد، با شماره ۲ دستیارش آب را به هوا



مشتمان و صدای قلب مان که تاپ تاپ می‌زد، وقتی می‌دویدیم تا از توی یخچال آقا برکت، دو تا بستنی دو قلو ی کیم در بیاریم و قایم کنیم زیر پیراهن مان و همه راه بخندیم و هیس هیس کنان بر گردیم سرچایمان. در این کش و قوس هم بود که بستنی‌های مخفی زیر لباس مان گرم می‌شدند و شکم‌های گرسنه مان خنک‌تر از خود آلاسکا قل‌قل می‌خوردند و کیف می‌کردند، توی آن ظهرهای گرم تابستانی. پای باغچه، سهم خواهرم که لاغر بود و سالم و با هر بادی دماغش آویزان نمی‌شد، به خاطر دهان قرص و چتری‌هایی که روی چشم‌هایش را می‌پوشاند، یک بستنی کامل دوقلو بود که مثل ملکه‌های پیروز نوش جان می‌کرد و سهم من و مامان بزرگ، دو یارقندی و سرماخورده، یک دانه کیم بود که با دقت نصفش می‌کردیم و عین کیل و میل کنار باغچه پر درخت خانه سقش می‌زدیم و از ته دل به تمام رژیم‌ها و نمره انضباط‌ها و املاهای افتضاح دنیا می‌خندیدیم. کیم، کی بود و اقا؟ چی بود؟ آن رمز دوستی کوچک و ساده ما، را از پنهان توی دل خواهرم که حتی وقتی ذات‌الریه گرفتیم و روزی دوتا آمپول زدم و مادر دنبال چرابی مرضی و بدحالی ام گشت، باز هم از دلش درز نکرد و باقی ماندتوی جعبه کلید شده گنجش، همان جعبه چوبی قشنگ

که تویش همه چوب بستنی‌های مان را نگه می‌داشت تا روزی یک خانه چوبی کوچک برای عروسک‌هایش بسازد، فقط هم برای این که تا ابد،

یاد همان «کیم» مشکوک بیفتد که روزهای ملال‌آور جمعه‌های تابستانی مان با دیدن جعبه مقوایی ظریف و سفیدش توی فریزر، عجیب و باورنکردنی عزیز می‌شد، شاید هم شکرین، شیرین، خوب و البته سرد مثل سرمای کیف‌آور روزهای برفی، برف و آدم‌برفی‌هایی که دماغشان هویج بود و پدربواشکی شب‌ها می‌ساختشان که ذات‌الریه جانمان را نگیرد و دل کوچکمان را ریش‌ریش نکند؛ ریش‌ریش، مثل کارتون‌های رنگ و رو رفته، عزیز و قدیمی ساعت ۵ عصر، پسرهای شجاع، خرس‌های مهربان و موش‌های کپلی که به موقع برای نجات مان از دیکته، مشق و حساب سر می‌رسیدند و با همه آن راز و رمز شان، لایه لایه شکلات نازک کیم ما مخفی می‌شدند و زیر دندان مان عین برف پاخورده، ویزوی می‌کردند و آب می‌شدند و از گلو ی زخمی و مریض مان با هیچان و شادی سُرمی‌خوردند و توی قلبمان می‌ماندند و با خوشی پاکیر می‌شدند. خوشی، شادی، خوشمزگی کیم، که هر که بود، هر چه بود، آن طعم کیف‌آورش هیچ‌وقت از روی زبانتان پاک‌نشد، هر چند سال هاست آن رژیم لعنتی خانوادگی گریبانگیر تک‌تک مان است و کیم مثل هزار و یک خوشبختی دیگر از لای انگشتان مان سُرمی‌خورده و رفته است. کجارت اما، همراه مادر و مادر بزرگی که انگار همگی توی جعبه خاطرات را ز آمیز دنیا قایم شدند و همه آن شادی‌های کودکانه و بازی‌های کیف‌آور و طعم‌های عاشقانه مان را هم با خودشان بردند.



### تجارت چوب با دروغ‌های فضای مجازی

کاری از حسین نقیب

## چگونه از خواندن کتاب بیشترین بهره را ببریم؟

داریوز فورو | کارآفرین مطرح هلندی



قضیه این نیست که چه تعداد کتاب می‌خوانید، موضوع این است که چه مقدار از آن چه را که می‌خوانید، جذب می‌کنید؛ بیشتر افراد هدفی برای خواندن ندارند. آن‌ها کتابی را برمی‌دارند و شروع به خواندن می‌کنند. من هم همین‌طور بودم. البته مشکلی نیست که زمان را محض سرگرمی بخوانید اما به این موضوع فکر کنید؛ در وهله اول چرا یک کتاب غیرداستانی را می‌خوانید؟ دقیقاً، چون می‌خواهید چیزی از آن بیرون بکشید. می‌خواهید چیزهایی یاد بگیرید که با به کار بردن آن در زندگی تان رشد کنید. تمام مسئله همین است. اغلب از من می‌پرسند: «چطور اطلاعاتی را که در کتاب‌ها می‌خوانی در خاطر می‌ماند؟» در این جا، سیستم خودم را شرح می‌دهم.

● **ارتباط‌های ذهنی ایجاد کنید** / اگر فکر می‌کنید کتاب‌ها تقدس دارند و نباید زیر نوشته‌هایش خط کشید یا رویشان چیزی نوشت، هیچ‌وقت چیز زیادی از کتاب‌ها دستگیرتان نخواهد شد. یادداشت کردن، تا کردن ورق‌ها و هایلایت کردن هم ساده است و هم کاربردی. اگر نسخه دیجیتال کتاب‌ها را می‌خوانید هم فراموش نکنید قسمت‌های جالب را علامت‌گذاری کنید. وقتی چیز خیلی مهمی را علامت‌گذاری می‌کنم، از آن صفحه عکس می‌گیرم و در یادداشت‌های کتاب‌کپی‌اش می‌کنم. سپس فوراً می‌نویسم که چرا مهم است و چطور می‌توانم از آن استفاده کنم. ● **بلافاصله، دانش جدید را به کار ببندید** / از ندگی خود را برانداز کنید. از خود بپرسید: چطور می‌توانم رشد کنم؟ این رشد می‌تواند شخصی، مالی یا روحی باشد. یادگیری مهارت‌های جدید، کسب پول بیشتر، داشتن یک رابطه عالی، همگی نیازمند سخت‌کوشی است. اگر چیزهایی را که در کتاب‌ها یاد می‌گیرید به کار ببندید، این رشد بسیار راحت‌تر خواهد شد. هیچ چیز غم‌انگیزتر از این نیست که فردی کتاب خوانده شده‌اش را در چهار دیواری اتاقش اسیر کند. پس همیشه بعد از به پایان بردن یک کتاب، این سوال را از خود بکنید: «آن چیزی که من بعد از خواندن این کتاب به کار خواهم بست، چیست؟»

## از هر چه بگذری سخن چای خوش‌تر است

سیر تاریخی نوشیدنی‌ها در ایران داستانی شنیدنی دارد

نیوشا طیبی



«رودی مته»، در کتابی به نام «تفریحات ایرانیان» تاریخ نوشیدنی‌ها در ایران را با دقت زیاد و بررسی اسناد متعدد، مکتوب کرده است. در میان نوشیدنی‌هایی که در ایران رواج همگانی یافته است و مردم به آن‌ها اقبال ویژه‌ای نشان داده‌اند، می‌توان از شربت‌ها، قهوه و چای نام برد. شربت‌ها و جوشانده‌ها را از عصاره ریشه، میوه و برگ گیاهان به دست می‌آوردند – چنان که هنوز هم مردم است – و به وقت خوشی و ناخوشی آن‌ها را می‌نوشیدند. سابقه نوشیدن شربت‌ها را برای آرام بخشی و تسهیل هضم غذا و رفع عطش و حتی محکم شدن لثه‌ها می‌توانیم از دوره تیموریان در منابع و مکتوبات تاریخی و به‌ویژه سفرنامه‌ها پیگیری کنیم. تیموریان، شیرمادیان را با شکر می‌آمیختند و از آن شربتی گوارا در ست می‌کردند، می‌نوشیدند و می‌نوشاندند. شربت‌ها در ظرف‌های بزرگی که «دوستکامی» نام داشتند، آورده می‌شدند و بعدیک نفر، شربت را در پیاله‌های کوچک‌تری بین اهل مجلس می‌چرخانید. شربت‌خانه دربار تیموری از اجزای اصلی آشپزخانه بود، مطبخ افسانه‌ای که می‌گویند روزی هزار امثال طاهرزینه نگهداری‌اش می‌شد. این شربت‌خانه‌ها در دوره صفوی کار کرد اجتماعی هم یافتند و عمومی شدند. به تشویق شاه اسماعیل کبیر، نقل داستان‌های شاهنامه و حماسه عاشورا در شربت‌خانه‌ها، مردم را برای نوشیدن به آن جامی کشاند. شربت‌خانه‌های بقعه شیخ صفی‌الدین اربیلی و سردر بازار قیصریه اصفهان، یادگاران دوره رونق این اماکن بوده‌اند. اما ایرانیان چای را از دیرباز از طریق تماس مداوم با امپراتوری چین در شرق می‌شناخته‌اند. در همان دوره‌ای که شربت‌خانه‌ها رونق گرفتند، «چای ختایی» هم بین مردم نوشندگانی داشته است. «چای ختایی» خانه‌ها شاید حتی بیشتر از شربت‌خانه‌ها وجود داشته‌اند. «آدام‌الاریوس» که در زمان سلطنت شاه صفی به ایران سفر کرده است، از وجود «چای ختایی» خانه‌ها در میدان بزرگ اصفهان، میدان نقش جهان یاد می‌کند و می‌نویسد: «در «چای ختایی» خانه‌ها آب داغ ناشناخته‌ای می‌نوشند. از این نوشیدنی بسیار مصرف می‌شود.» احتمالاً «چای ختایی» خانه‌ها تا برپایی قهوه‌خانه و در کنار شربت‌خانه‌ها برپا بوده‌اند و بعد از آن، به دلیل اقبالی که مردم به قهوه‌خانه و قهوه‌نوشیدن پیدا کردند، رفته رفته کم‌رونق شدند و از بین رفتند. بعد از رواج نوشیدن قهوه بین مردم، نوشیدن چای به دلیل گرانی برگ و وسایل دم کردن آن، به اشراف و ثروتمندان اختصاص پیدا کرد. تا دوره ناصرالدین شاه چای کم و بیش همین وضعیت را داشت. در این دوره است که بنابر گزارش اعتمادالسلطنه در «چهل سال تاریخ ایران» چای‌نوشی عمومیت پیدا کرد و امیرکبیر سفارش ساخت سماور را از روی نمونه روسی آن به صنعت‌گران اصفهانی داد. حقیقت درباره زمان آشنایی ایرانیان با چای معلوم نیست و محققان تاریخ‌های مختلفی را از دوهزار سال تا زمان حمله مغول، ذکر می‌کنند. بیرونی در کتاب «الصیدنه فی الطب» پیشینه مصرف چای در ایران را دوهزار ساله می‌داند. به هر روی ایرانیان روز به روز اقبال بیشتری به این نوشیدنی نشان دادند و چای در وعده‌های غذایی مختلف به عنوان یکی از خورده‌های اصلی در سفره مردم جای گرفت. از پیر و جوان و پیشه‌ور و کاسب و خانه‌دار تا پادشاه و وزیر، همه به نوشیدن چای رغبت داشتند. شاید دلیل اصلی و واقعی که صورت ناصرالدین شاه را روی قوری و استکان خوشی می‌کنند، همین است که او این نوشیدنی را در دسترس مردم قرار داد. ازدیاد مصرف چای و قند، این دو قلم را به مهم‌ترین اقلام وارداتی کشور مبدل کرد و سالانه بخش بزرگی از پول کشور صرف واردات قند و چای از روسیه و هند شد. از همان زمان هم تلاش‌های جدی برای احداث کارخانه‌های قند و کشت چای در ایران آغاز شد. حقایق آمدن چای به ایران و وضعیت گذشته و حال این نوشیدنی در ایران و اسرار و رموز خریدن و نوشیدن آن هم حکایتی دارد.

